

ادبیات تطبیقی

مفاهیم، مکاتب، انواع و پیکرہا

بہمن نامور مطلق



به نام او

ادبیات تطبیقی



این کتاب سنگ بنای مجموعه‌ای است در حوزه ادبیات تطبیقی که زیر نظر دکتر بهمن
نامور مطلق زین پس به تدریج در نشر لوگوس منتشر خواهد شد.

ادبیات تطبیقی

مفاهیم، مکاتب، انواع و پیکره‌ها

جلد اول

بهمن نامور مطلق

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی



میرشناسه: نامورمطلق، بهمن، ۱۳۴۱ -

عنوان و نام پدیدآور:

ادبیات تطبیقی: مفاهیم، مکاتب، انواع و پیکره‌ها/ بهمن نامورمطلق؛ ویراستار بابک آتشین‌جان.

مشخصات نشر: تهران، لوگوس، ۱۴۰۱

مشخصات ظاهری: نمودار؛ ۲۱/۵×۱۴/۵ س.م.

شابک: دوره ۸-۴۲-۷۸۲۵-۶۲۲-۹۷۸ جلد ۵-۴۳-۷۸۲۵-۶۲۲-۹۷۸

وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا

یادداشت: کتابنامه

موضوع: ادبیات تطبیقی Comparative literature

موضوع: ادبیات تطبیقی -- روش‌شناسی Comparative literature -- Methodology

رده‌بندی کنگره: PNA۷۹

رده‌بندی دیوبی: ۸۰۹

شماره کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۰۷۳۸۰

ادبیات تطبیقی: مفاهیم، مکاتب، انواع و پیکره‌ها

دکتر بهمن نامورمطلق

ویراستار: بابک آتشین‌جان	نقاشی روی جلد: منیژه کنگرانی	طراح جلد: ونوس وحدت
چاپ اول: ۱۴۰۱	شابک دوره: ۸-۴۲-۷۸۲۵-۶۲۲-۹۷۸ شابک ج. ۱: ۵-۴۳-۷۸۲۵-۶۲۲-۹۷۸	شمارگان: ۱۰۰۰



برای اطلاعات بیشتر کد فوق را اسکن کنید و به وبسایت نشر لوگوس بروید.

قیمت: ۱۶۰۰۰۰ تومان

تمامی حقوق این اثر محفوظ است. تکثیر یا تولید مجدد آن کلاً یا جزئاً، به هر شکل اعم از چاپ، فتوکپی، اسکن، صوت، تصویر یا انتشار الکترونیک بدون اجازه مکتوب از نشر لوگوس ممنوع است.

ایمیل: info@irlogos.com

تماس با مرکز پخش: ۰۹۰۲۱۵۴۰۰۴۲

فروشگاه برخط لوگوس: www.irlogos.com

تقديم به برادرم:

رضا

فهرست

۱.....	پیشگفتار
۳.....	مقدمه
۱۵.....	فصل اول. تطبیق، مطالعات تطبیقی و دانش های تطبیقی
۱۵.....	مقدمه
۱۶.....	مقایسه و تطبیق
۱۸.....	مراتب تطبیق
۲۳.....	تطبیق و مقایسه
۲۷.....	مطالعات تطبیقی
۳۰.....	دانش های تطبیقی
۳۶.....	تاریخچه دانش های تطبیقی
۳۹.....	انواع دانش های تطبیقی
۴۴.....	دانش های تطبیقی در ایران
۴۶.....	تطبیق و تفاوت
۴۸.....	نتیجه
۵۱.....	فصل دوم. ادبیات و ادبیات تطبیقی
۵۱.....	مقدمه
۵۳.....	ادبیات چیست؟
۵۸.....	آینده ادبیات
۶۰.....	مطالعات ادبی و شاخه های آن
۶۱.....	ادبیات تخیل و تعقل
۶۴.....	ادبیات تطبیقی
۶۷.....	مناسبات ادبیات تطبیقی
۶۸.....	ادبیات تطبیقی، دانشی تطبیقی
۷۰.....	ادبیات تطبیقی، دانشی بینارشته ای
۷۲.....	ادبیات تطبیقی، دانشی ادبی
۷۵.....	جایگاه ادبیات تطبیقی
۸۲.....	نتیجه
۸۵.....	فصل سوم. تعریف و کارکردهای ادبیات تطبیقی

۸۵	مقدمه
۸۷	تعریف ادبیات تطبیقی
۸۹	تعاریف
۱۰۷	دیگر نظریه پردازان
۱۰۹	بررسی تحلیلی، تطبیقی تعاریف
۱۱۵	کارکرد و هدف ادبیات تطبیقی
۱۲۳	نتیجه
۱۲۵	فصل چهارم. مکاتب
۱۲۵	مقدمه
۱۲۶	فرهنگ ها و جریانات ادبی تطبیقی
۱۲۸	مکاتب ادبیات تطبیقی
۱۲۹	مکتب فرانسوی
۱۴۱	مکتب آمریکایی
۱۵۳	مکتب شوروی
۱۵۷	مکتب آلمانی
۱۵۹	مکتب هندی
۱۶۰	مکاتب ادبیات تطبیقی و سایر فرهنگ ها
۱۶۲	نام گذاری و وضعیت شناسی
۱۶۴	نتیجه
۱۶۷	فصل پنجم. ادبیات های بینا فرهنگی و ادبیات تطبیقی
۱۶۷	مقدمه
۱۷۳	ادبیات آگروتیک
۱۸۲	ادبیات استعماری و پسااستعماری
۱۸۸	ادبیات شرق معنوی (شرق گرایی معنوی)
۱۹۰	ادبیات مهاجرت
۱۹۶	ادبیات تبعید
۲۰۰	ادبیات جنگ
۲۰۲	ادبیات بیناتمدنی
۲۰۴	ادبیات فرانکوفونی / انگلوفونی

۲۰۵.....	نتیجه
۲۰۷.....	فصل ششم. ادبیات تطبیقی و دیگر ادبیات‌ها
۲۰۷.....	مقدمه
۲۰۸.....	ادبیات ملی
۲۱۷.....	ادبیات جهانی
۲۲۶.....	ادبیات جهانی
۲۲۷.....	ادبیات تطبیقی
۲۲۷.....	مسائل مشترک
۲۲۸.....	تمایزها و تفاوت‌ها
۲۲۹.....	ادبیات عمومی
۲۴۲.....	ادبیات خارجی/بیگانه
۲۴۴.....	ادبیات قومی
۲۴۵.....	نتیجه
۲۴۷.....	فصل هفتم. بوطیقا و قلمرو ادبیات تطبیقی
۲۴۷.....	مقدمه
۲۴۸.....	بوطیقای رابطه و تطبیق
۲۴۹.....	بوطیقا و بوطیقاشناسی
۲۵۱.....	کارکرد بوطیقا
۲۵۲.....	بوطیقا و تطبیق
۲۵۴.....	بوطیقای کاربردی تطبیقی
۲۵۵.....	تأثیر
۲۵۷.....	تفاوت
۲۵۹.....	برگرفتنی
۲۶۰.....	مقایسه و مقایسه‌پذیری
۲۶۴.....	نامتغیرها
۲۷۷.....	شاخص‌های متغیر
۲۸۲.....	متغیرهای بخشی
۲۸۵.....	نتیجه
۲۸۷.....	فصل هشتم. پیکره‌شناسی ۱: ادبیات - ادبیات

۲۸۷	 مقدمه
۲۸۸	 گونه‌شناسی روابط درون‌رشته‌ای
۲۹۲	 متنیت
۳۰۷	 سرمتنیت
۳۱۴	 پیرامتنیت
۳۱۸	 بافتاری
۳۲۴	 نتیجه
۳۲۷	 فصل نهم. پیکره‌شناسی ۲: پیکره‌های بینارشته‌ای: ادبیات-هنر و ادبیات-علوم
۳۲۷	 مقدمه
۳۲۸	 نظریه‌های روابط بینارشته‌ای
۳۳۰	 گونه‌شناسی روابط بینارشته‌ای
۳۳۳	 ادبیات و هنرها
۳۵۵	 بینارشته‌ای
۳۵۸	 اکفراسیس
۳۶۱	 اکفراسیس و بلاغت
۳۶۳	 تاریخ و نمونه
۳۶۵	 نتیجه
۳۶۹	 کتاب‌شناسی

پیشگفتار

این کتاب که جلد نخست کتاب‌هایی دربارهٔ ادبیات تطبیقی است، ادعای بزرگی ندارد. می‌خواهد گامی نه بزرگ و نه کوچک، ولی آرام و نرم در کنار دیگر آثار برای توسعهٔ دانشی مهجور یعنی «ادبیات تطبیقی» در کشور باشد؛ دانشی که گاهی از بی‌توجهی و حتی مخالفت شدید، و گاهی از شدت توجهی بی‌قید و شرط و بی‌برنامه رنج می‌برد. همچنین از نداشتن پایگاهی مناسب و مستقل در نظام آموزش عالی تا قرار یابد و نظام‌مند گردد. و از نبود مراکز پژوهشی شایسته؛ همان مراکزی که نه فقط کشورهای غربی، بلکه برخی از کشورهای شرقی به خصوص هند و چین از آن بهره می‌برند. چنین وضعیتی موجب شده است تا رشته‌ای که می‌توانست و می‌تواند نقشی متناسب در توسعهٔ علم به خصوص مطالعات ادبی ایفا نماید در این سرزمین حضوری شایسته نداشته باشد. به عبارت دقیق‌تر، این دانش ادبیات تطبیقی چنان‌که ملاحظه خواهد شد، با مشکلاتی در سطح جهانی مواجه است، اما این مشکلات نزد ما به مراتب پیچیده‌تر می‌شود، که امید است در آینده به کمک همین گونه نوشته‌ها کمتر شود.

با تمام دشواری‌های یادشده، آن چیزی که بیش از همه موجب شده تا این دانش هر روز گسترده‌تر شود احساس همت و مسئولیت استادان محترم و شور و علاقه‌مندی دانشجویان عزیز است. استادانی که با تمام دشواری‌ها از پای ننشسته‌اند و از هر فرصتی

برای معرفی و رشد این دانش بهره جسته‌اند؛ گاه با ترجمه آثار مرتبط و گاه با تألیف مقاله یا حتی کتاب. آثاری که به عنوان منبع و مرجع در تکوین نوشتار حاضر نقش مهمی داشته‌اند. همچنین دانشجویانی که شور و شوق آنها بزرگ‌ترین دلگرمی و انگیزه برای نوشتن این کتاب و کتاب‌هایی از این نوع است. شور و شوقی که بار مسئولیت را بر دوش استادان و مدیران سنگین‌تر می‌کند.

بی شک این نوشته نیز مانند هر نوشته‌ای عاری از نقص و کمبود نیست، و به همین دلیل انتظار می‌رود استادان متخصص، این عیوب را برای بهتر شدن کتاب در آینده، یادآوری نمایند. در پایان، با احترام به دوستان و همکارانم در فرهنگستان هنر، دانشگاه شهید بهشتی و انجمن علمی هنر و ادبیات تطبیقی، باید از کلیه کسانی که به نوعی در نوشتن این مجموعه تأثیرگذار بوده‌اند تشکر نمایم. از دوستانی که در ویرایش و خوانش کتاب وقت خود را صرف کرده‌اند، به خصوص از سرکار خانم منیژه کنگرانی برای بازخوانی، سرکار خانم ونوس وحدت برای طراحی و صفحه‌آرایی و بابک آتشین‌جان برای ویرایش این کتاب سپاس گزارم. همچنین و به ویژه از خانواده که از سهم خود برای نوشتن‌هایم همواره ایشار می‌کنند و از برادر شهیدم رضا که این کتاب به پیشگاه او پیشکش می‌شود و همه آنهایی که جان خود را نثار کردند تا ما بتوانیم آزادانه بیندیشیم و بنویسیم. یادشان پایدار و روحشان شاد!

مقدمه

از زمانی که ابل-فرانسوا ویلمن^۱ برای نخستین بار اصطلاح «ادبیات تطبیقی» را در مجموعه سخنرانی‌های خویش در سال ۱۸۲۷ به کار برد - مجموعه‌ای که در سال ۱۸۳۸ منتشر گردید - تاکنون این اصطلاح و تصویری که از آن ارائه می‌شود دچار تحولات بسیار زیاد و عمیقی شده‌اند. گروه‌های آموزشی فراوانی با این عنوان در دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی راه‌اندازی شده‌اند و کتاب‌های بی‌شماری با این نام تألیف، ترجمه و چاپ گردیده‌اند. نظریه‌پردازان بزرگی ظهور کردند و تمام عمر علمی خود را صرف پیشرفت این علم نمودند؛ نظریه‌پردازانی مانند ژان ژاک آمپر^۲، سنت-بو^۳، فرنان بالدنسپرژر^۴، پل ازار^۵ و ژان ماری کاره^۶، اگر خواسته باشیم به چند اسم از نخستین‌ها بسنده نماییم. کتاب‌های بسیار و مقالات بی‌شماری در این حوزه نوشته و تعداد قابل توجهی از آنها به زبان‌های گوناگون ترجمه شده‌اند. مجلات گوناگونی در کشورهای مختلف منتشر گردید. دانشجویان فراوانی بهترین دوران زندگی خود را به تحقیق در این حوزه پرداختند و در این

1. Abel-François Villemain

2. Jean-Jacques Ampère

3. Sainte-Beuve

4. Fernand Baldensperger

5. Paul Hazard

6. Jean-Marie Carré

دانش کارشناسی ارشد یا دکتری خود را اخذ کردند. بدین شکل میزان و کیفیت فعالیت‌ها در عرصه ادبیات تطبیقی به یکی از شاخص‌های توسعه ادبی تبدیل گردید.

همچنین این دانش از بحث برانگیزترین موضوعات و چالش‌زاترین شاخه‌های مربوط به ادبیات محسوب می‌گردد. یکی از علت‌ها این است که ادبیات تطبیقی با جهان بیرون از ادبیات رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و بیش از دیگر شاخه‌های ادبی با فرهنگ پیوند خورده است. این پیوند با فرهنگ که موجب فرهنگی شدن ادبیات تطبیقی است، به نوبه خود ادبیات تطبیقی را به شاخه‌ای سیال از این فرهنگ تا آن فرهنگ تبدیل کرده است. به بیان دیگر، نمی‌توان مباحث ادبیات تطبیقی را به طور کامل از بسترهای فرهنگی آن جدا کرد. همین موضوع باعث شده است تا مکاتب و جریانات مختلف و حتی متضادی در فرهنگ‌های گوناگون شکل بگیرند که در اغلب موارد یکدیگر را دچار فرسایش می‌کنند. تشتت در عرصه نظریه‌پردازی به نوبه خود به پرسش‌های بنیادینی در خصوص این رشته دامن زده و هنوز نیز با آن دست و پنجه نرم می‌کند.

همین تفاوت‌های فرهنگی موجب شکل‌گیری مکاتبی وابسته به فرهنگ‌های گوناگون شد زیرا هریک با توجه به نگرش و پارادایم مسلط خود این دانش را تفسیر و ترویج کردند. در بستر این دانش تطبیقی مکاتب بزرگی شکل گرفتند که مدت‌ها با هم زورآزمایی کردند تا هریک سهمی برای نظریه‌های خویش دریافت کنند. گرچه آن چیزی که به نام مکتب فرانسوی شناخته می‌شود به عنوان مکتب مادر مطرح گردید، اما مکتب آمریکایی با نظریه‌پردازان اغلب اروپایی به خصوص اروپای شرقی توانست به مرور سهم بزرگی را از آن خود نماید. مسائل دیگری مانند سیاست، اقتصاد، ارتباطات و قدرت نیز بی‌شک مؤثر بود. اما مکاتب دیگری نیز ظهور کردند که مهم‌ترین آنها مکتب شوروی (سابق)، آلمانی و به خصوص در دهه‌های اخیر هندی، هستند.

در نتیجه این دانش فراز و نشیب‌های بسیاری به خود دیده و در هر فرهنگ تاریخچه و حتی گاهی معنای ویژه خود را داشته است. اما هنوز به خصوص در برخی جوامع این پرسش همچنان باقی است که: ادبیات تطبیقی چیست یا چه نیست؟ این دانش چه سودمندی یا کارکردهایی دارد؟ با کدام دانش‌ها و چگونه مرتبط می‌شود؟ قلمرو این رشته

کجاست؟ آیا نظریه‌هایی مخصوص به خود دارد؟ روش‌های تحقیق در این دانش کدام‌اند؟ به طور دقیق موضوع تحقیق آن چیست؟ چه پیکره‌هایی را مطالعه می‌کند؟ چگونه خود را از ادبیات جهانی و عمومی متمایز می‌کند؟ چه ارتباطی با ادبیات ملی و خارجی دارد؟ ادبیات‌هایی مانند ادبیات مهاجرت یا ادبیات سفر چه ارتباطی با آن برقرار می‌کنند؟ چه مکاتب یا گرایش‌هایی در آن شکل گرفته است؟ امروزه ادبیات تطبیقی در چه وضعیتی قرار دارد و چه چشم‌اندازی برای آن متصور می‌شوند؟ ... انبوهی از پرسش‌های اساسی پیش روی محقق این رشته قرار دارد که عدم آشنایی با آنها موجب خطاهای علمی می‌شود؛ خطاهایی که زحمت گاه طاقت‌فرسای محققان را بی‌نتیجه می‌گذارد. به همین روی گفتن از «ادبیات تطبیقی» به خصوص در جامعه ما یک امر ضروری محسوب می‌گردد.

جالب این است که گاهی ادبیات تطبیقی را با عنوان «دانش دانش‌ها» ستایش نموده و ادبیات را بخشی از آن تصور کرده‌اند، و گاهی آن را به بخشی از یکی از شاخه‌های ادبیات مانند تاریخ ادبی فروکاسته‌اند، همچنین یک روز آن را دانشی شرق‌شناسانه و استعماری قلمداد نموده و روزی دیگر نیز آن را شاخه‌ای استعمارستیز به شمار آورده‌اند. همچنین عده‌ای اعلام مرگ رشته ادبیات تطبیقی را بانگ برآورده و کتاب یا کتاب‌هایی در این خصوص نوشته‌اند و عده‌ای دیگر آن را دانشی درخشان در قرن بیست و یکم تلقی نموده و آنها نیز کتاب یا کتاب‌هایی به این موضوع اختصاص داده‌اند. این همه تضاد در سرنوشت یک دانش کم‌نظیر است و این نوشتار به بخشی از آنها خواهد پرداخت و بخشی دیگر را به کتاب‌های بعدی وامی‌گذارد.

همان‌طوری که اشاره شد، این رشته یا شاخه یکی از فرهنگی‌ترین و درعین حال سیاسی‌ترین رشته‌ها یا شاخه‌های ادبی محسوب می‌شود. به همین دلیل به طور تنگاتنگ با آرا و تفکر فرهنگ‌ها پیوند می‌خورد. در نتیجه هر فرهنگی با نگرش و بینش خود آن را تعریف می‌کند و کاربردهایش را معرفی می‌نماید. به طور دقیق‌تر اینکه، بخشی از ادبیات تطبیقی بی‌شک علمی و خارج از مباحث فرهنگی خاص قابل طرح است، اما بخشی دیگر به فرهنگ‌ها و نگرش آنها مربوط می‌شود. به همین دلیل در هر فرهنگی تألیف

واقعی درباره ادبیات تطبیقی صورت گیرد، نشانه‌های فرهنگی آن جامعه را می‌توان با شدت و ضعف در آن تألیف مشاهده نمود. نمونه‌های بارز آن علاوه بر دو مکتب فرانسوی و آمریکایی، در آرای ادوارد سعید فلسطینی‌تبار و هومی بابا و یاسگایتری چاکروارتی اسپوای هندی‌تبار به خوبی قابل مشاهده است. بی‌دلیل نیست که مکاتب بزرگ این رشته بر اساس فرهنگ‌های خاستگاه خود نام‌گذاری شده‌اند.

در این خصوص گرچه چندین تحقیق قابل توجه صورت گرفته است، اما اغلب یا بر اساس ترجمه‌ها یا اینکه به شدت کاربردی است. به عبارت دیگر، نظریه‌ای را از دیگر فرهنگ‌ها به خصوص اروپایی و آمریکایی پیدا کرده و آن را پذیرفته‌اند. متأسفانه در حوزه نظریه پژوهش شایسته‌ای وجود ندارد و جامعه دانشگاهی و علمی ما از این جهت با فقر شدید مواجه است. صحنه داخلی مباحث و مناظرات در این رشته مانند برخی دیگر به آینه‌ای از صحنه‌های خارجی کاهش پیدا کرده است. جریان‌های قاره‌ای و آتلانتیکی به شکلی اغلب ناقص در اینجا تکرار می‌شود و نگاه نظری و جامع کمتر مشاهده می‌شود. در این خصوص برخی از نهادها مانند فرهنگستان زبان و ادب فارسی تلاش‌هایی کرده و انجمن علمی هنر و ادبیات تطبیقی نیز راه‌اندازی شده است، اما هنوز این رشته نیازمند اقداماتی بزرگ و بنیادین، پایگاه دانشگاهی مناسب و مراکز تحقیقاتی متناسب است.

نیاز به کتاب‌های تألیفی ادبیات تطبیقی در ایران بسیار مشهود است زیرا از یک سو ادبیات فارسی و فرهنگ ایرانی ظرفیت‌های بالا و حتی در برخی موارد بی‌نظیری در این حوزه دارند و از سوی دیگر خوشبختانه در این دهه‌های اخیر مطالعاتی قابل توجه، و البته نه کافی، از نظر کمی شکل گرفته و زمینه‌های مباحث تألیفی را بیش از پیش فراهم آورده است. گرچه ما تا ارائه یک نظریه و شاید مکتب ایرانی در ادبیات تطبیقی راه زیادی در پیش داریم و فاصله میان ما و برخی از جوامع مانند هند کم نیست، اما تلاش‌هایی باید صورت پذیرد تا این فاصله‌ها هرچه کمتر شود.

این رشته و حوزه می‌تواند وضعیت ادبی ما را در سطح جهانی رصد کند و نسبت به کمبودها و آسیب‌های آن واکنش نشان دهد. ادبیات تطبیقی علاوه بر کارکردهای دیگر، چون مرزبانی است که چگونگی مبادلات ادبی و ورود و خروج آن و موازنه تبادلات ادبی را

احصا و بررسی می‌کند. البته همان طوری که گفته شد، این یکی از کارکردهای چنین رشته‌ای است و کارکردهای به مراتب مؤثرتر و حساس‌تر دیگری هم دارد که به آنها پرداخته خواهد شد. برای نمونه همانند دیگر رشته‌های تطبیقی، ادبیات تطبیقی نیز در گسترش روابط بین‌المللی و دیپلماسی ادبی نقش خاصی دارد که در مراکز دانشگاهی ما همچنان بدون استفاده و بهره باقی مانده است و اگر فعالیت نیز صورت می‌گیرد، بر اساس گرایش‌ها و کشش‌های فرد یا گروهی دلسوز و متخصص انجام می‌شود.

در نتیجه، دلایل بسیاری برای نوشتن و بازنوشتن در خصوص ادبیات تطبیقی در ایران وجود دارد. امروزه برخی از کشورهای شرقی به ویژه هند توانسته است در سایه مطالعات عمیق در این رشته، یکی از فرهنگ‌های مؤلف محسوب گردد و گرایش‌ها، بلکه مکتب ویژه‌ای را در این دانش از آن خود سازد. فعالیت‌های زیادی نیز در کشورهای عرب‌زبان و ترک‌زبان انجام می‌شود و آنها نیز در این مورد رشد قابل توجهی کرده‌اند و فاصله خود را نسبت به برخی دیگر از کشورها زیاد می‌کنند. گرچه در حال حاضر ادبیات تطبیقی نیز به دلایل گوناگون قدرت سابق را ندارد، اما همچنان یکی از رشته‌های مهم و تأثیرگذار به خصوص در مورد روابط ادبی بین‌المللی است.

فصل‌های این کتاب هرکدام به یک یا دو موضوع مهم در حوزه ادبیات تطبیقی اختصاص یافته‌اند. صورت‌بندی آنها از جایی گرده‌برداری نشده و قصد بر آن است تا با توجه به نیازهای جامعه علمی کشور تنظیم شوند. در این قسمت فصل‌های کتاب به ترتیب معرفی می‌شوند تا یک چشم‌انداز کلی از این نوشتار به دست آید:

۱. در این نوشتار کوشش شده است تا نخست تطبیق نه به عنوان امری که صرفاً در ادبیات مورد استفاده قرار می‌گیرد، بلکه در یک سیر در زمانی و مفهومی از تطبیق تا مطالعات تطبیقی و از دانش‌های تطبیقی تا ادبیات تطبیقی به عنوان فرایندی پیوسته بررسی شود. در این رویکرد در زمانی است که جایگاه خطی ادبیات تطبیقی مشخص می‌شود. این گذار بزرگ از تطبیق به ادبیات تطبیقی در طول تاریخ از منازل و مراحل متعددی صورت گرفته است که در واقع بخشی از چگونگی رشد معرفت بشری را به نمایش می‌گذارد. ماتیو آرنولد در این خصوص به درستی می‌گوید: «ارتباط همه جا وجود

دارد. نشانه‌ها همه جا وجود دارند. هیچ رخداد و ادبیات منفردی به درستی درک نخواهد شد مگر با بررسی رابطه‌اش با رخدادها و ادبیات دیگر» (نک: باسنت، ۱۳۸۸: ۸). بدون در نظر گرفتن نسبت‌ها و ارتباطات میان یک پدیده با پدیده‌های دیگر هیچ فهم درست و عمیقی از آن حاصل نمی‌شود زیرا چنان‌که ملاحظه خواهد شد، معرفت اکتسابی همیشه نسبی بوده است.

۲. در یک نگرش بینارشته‌ای، همچنین تلاش شده است تا ادبیات تطبیقی نه به عنوان یک دانش منفرد، بلکه دانشی پیوسته با شاخه‌ای بزرگ از دانش‌ها یعنی دانش‌های تطبیقی مطالعه شود. دانش‌ها همگی دارای شاخه تطبیقی هستند، بنابراین نگاه بیناتطبیقی به مطالعات مرتبط شاید از تازه‌های این نوشتار باشد. دست کم می‌توان گفت که چنین نگاهی بسیار اندک است. اما چنین رویکردی لازم و ضروری به نظر می‌آید زیرا می‌تواند فلسفه وجودی نه فقط ادبیات تطبیقی، بلکه دیگر دانش‌ها یا شاخه‌های تطبیقی را نیز تا حدی تبیین نماید. پیوند زدن سرنوشت ادبیات تطبیقی با دیگر شاخه‌های تطبیقی کمک می‌کند تا ابعاد و گستره این دانش گسترده‌تر شود و نقشی که در صورت بندی معرفت و علم ایفا می‌کند به درستی و به طور واقعی مشخص گردد. در واقع، ادبیات که عنصر اصلی و اولیه ادبیات تطبیقی است، نیاز به بازتعریف از دیدگاه تطبیقی دارد. نسبت میان ادبیات و ادبیات تطبیقی یکی از مباحث چالش‌زا در تاریخ این دانش محسوب می‌گردد. به همین دلیل کوشش می‌شود تا تعریف از ادبیات تطبیقی به خصوص در دوره معاصر و نسبت آن با ادبیات تطبیقی مشخص گردد. بی شک نظریه‌های گوناگون حتی متضاد در این خصوص از سوی محققان و جریان‌های تحقیقی موجب می‌شود تا چندین نوع نسبت مورد بررسی و شناسایی و معرفی قرار گیرند.

۳. ادبیات تطبیقی یکی از پرتعریف‌های دانش‌ها و شاخه‌های علمی است. تعاریف متعدد این رشته موجب شده است تا مشکلات آن دوچندان شود. همراه با تعاریف، کارکردهای گوناگونی نیز از سوی محققان برای آن ارائه شده است زیرا باتوجه به جایگاه و کاربردی که هر محقق یا جریانی برای آن قائل است، تعریفی خاص ارائه می‌گردد. به خصوص اینکه در طول تاریخ این دانش نیز تحولات و پارادایم‌هایی صورت گرفته‌اند که

به طور مستقیم بر تعریف این دانش و کارکردهای آن تأثیر گذاشته‌اند. بنابراین خوب است که سیری تاریخی از تعاریف گوناگون ارائه شود و کارکردهای متفاوت مورد بررسی قرار گیرند. کارکردهای این رشته گاه از تفاوت در آرای گوناگون تا حد تضاد میان آنها گسترش می‌یابد. از کارکردهای شناخت‌شناسانه یا سیاسی و فرهنگی تا اقتصادی و غیره برای آن قائل شده‌اند.

۴. مکاتب ادبیات تطبیقی در این دانش نقش تعیین‌کننده‌ای بازی کرده‌اند. چندین مکتب بزرگ در بستر این شاخه شکل گرفته‌اند که رابطه میان آنها موجب بحران در ادبیات تطبیقی گردید زیرا به خصوص تضاد نگرشی میان مکتب فرانسوی و مکتب آمریکایی چنان عمیق و بنیادین است که دانش ادبیات تطبیقی را با بحران‌های عمیقی در دهه‌های گذشته مواجه کرده است. هدف این نوشتار این است که به دو مکتب بزرگ یادشده بسنده نکند و تا حد امکان به معرفی مکاتب دیگر نیز پردازد. به همین دلیل علاوه بر مکاتب شوروی سابق و آلمان، کوشیده است تا به مکتب هندی نیز توجه شایسته بنماید. از سوی دیگر به دلیل اینکه مکاتب و فرهنگ ارتباط تنگاتنگی دارند، به فرهنگ‌های فعالی که مکتب خاصی هم ارائه نکرده‌اند بی‌توجهی نشده است. گذار از دوره مکاتب به پسامکاتب تا حدی از این تنش‌ها و بحران‌ها کاست، اما ادبیات تطبیقی هنوز از زخم‌های عمیق آن دوران رنج می‌برد و ترمیم کامل آن نیاز به زمان بیشتری دارد. در این قسمت همچنین اشکال تازه‌ای از جریان‌های ادبیات تطبیقی تا حدی معرفی می‌شوند.

۵. ادبیات‌های بینافرهنگی موضوعی مهم هستند که تاکنون بدین شکل موضوع تحقیق و بررسی نبوده‌اند. منظور از ادبیات بینافرهنگی آن دسته از ادبیات‌هاست که جوهر بینافرهنگی و بیناتمدنی دارند. برای مثال ادبیات اگزوتیک ادبیاتی بینافرهنگی است زیرا بدون تلاقی دو فرهنگ نمی‌تواند تحقق یابد. مثال دیگر ادبیات استعماری است که تا استعمارگر و استعمارشونده از دو فرهنگ و دو تمدن وجود نداشته باشند، تحقق آن غیرممکن است. بنابراین همواره باید دو فرهنگ یا تمدن در مقابل یا کنار هم وجود داشته باشند تا این نوع از ادبیات شکل بگیرد. این فصل به موضوعاتی مانند

ادبیات مهاجرت اختصاص می‌یابد که بخش گسترده‌ای از مطالعات ادبیات تطبیقی معاصر را شامل می‌گردد. در واقع این نوع از ادبیات‌ها موضوع اصلی و اساسی ادبیات تطبیقی محسوب می‌شوند زیرا نوع خاصی از تطبیق را در بر می‌گیرند. یک سفرنامه با اینکه یک اثر بیشتر نیست بدون اینکه با اثری دیگر مقایسه شود، به تنهایی به عنوان موضوع ادبیات تطبیقی شناخته می‌شود. به بیان دیگر تطبیقی همیشه دو اثر و متن نیست، بلکه گاهی یک متن می‌تواند در خود دوگانگی لازم برای مطالعات تطبیقی را دارا باشد.

۶. رابطه میان ادبیات تطبیقی و برخی دیگر از شاخه‌های ادبیات پیچیده است و تا نسبت میان آنها مشخص نشود، حوزه‌های فعالیت‌های آنها می‌تواند تداخل داشته باشد. ادبیات ملی، ادبیات جهانی، ادبیات همگانی و ادبیات خارجی هریک حوزه‌های فعالیت‌های کم‌وبیش خاصی را دارند و هریک نسبت ویژه‌ای نیز با ادبیات تطبیقی برقرار می‌کنند. روشن شدن مرزهای میان این ادبیات‌های گوناگون و این شاخه‌های متفاوت ادبیات، هم برای ادبیات تطبیقی و هم برای دیگر ادبیات‌ها مفید است. از مشکلات مطالعات تطبیقی گاهی همین مشخص نبودن مرزها و نوع همکاری‌های میان این شاخه‌هاست. چنان‌که ملاحظه خواهد شد، همه جریان‌ها به نسبت‌های میان ادبیات تطبیقی و این ادبیات‌ها به شکل یکسان نمی‌نگرند. در برخی فرهنگ‌ها ادبیات جهانی از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است، در صورتی که در برخی فرهنگ‌های دیگر ادبیات عمومی این جایگاه را اشغال می‌کند. بررسی روابط و تعاریف هریک می‌تواند برای محقق این رشته بسیار مهم تلقی گردد.

۷. مباحثی مانند بوطیقای تطبیقی، مقایسه‌پذیری و مقایسه‌ناپذیری و یا نامتغیرها و متغیرهای ادبیات تطبیقی از این جهت مهم هستند که مبانی معرفتی دانش ادبیات تطبیقی را مستحکم می‌کنند. بوطیقای ادبیات تطبیقی به گونه‌شناسی و شناخت نسبت میان گونه‌های متفاوت درونی و رابطه ادبیات تطبیقی با بیرون سامان می‌بخشد. به‌طور کلی بوطیقا برای به نظم درآوردن عناصر و امور ضروری است و هیچ تحقیقی از آن بی‌نیاز نیست. «چه چیزی و چگونه و با چه چیز دیگری قابل مقایسه است؟» پرسشی

بنیادین و آزاردهنده است زیرا پاسخ آن نیاز به فرایندی پیچیده دارد که متأسفانه به آن کمتر پرداخته شده است. تبیین مفاهیم مقایسه‌شدنی و مقایسه‌ناشدنی در ادبیات تطبیقی از مسائل اساسی است که به آن اشاره‌ای هرچند مختصر خواهد شد. موضوع دوگانه متغیر/نامتغیرها نیز که به عناصر جوهری و ثابت و عناصر ناپایدار و تغییرپذیر می‌پردازد، برای دانشی مانند ادبیات تطبیقی، به خصوص برای روشن کردن پیکره‌های مطالعاتی لازم است. این فصل به سراغ برخی از محققانی که به طور معمول در کتاب‌های ادبیات تطبیقی از آنها نام برده نمی‌شود رفته است و کوشیده است حرف‌های تازه‌ای را منتقل نماید.

۸. پیکره‌شناسی ادبی به این معنا که «چه آثاری قابل تحقیق در ادبیات تطبیقی هستند؟» از مسائل مهمی تلقی می‌گردد که دانشجویان این رشته با آن مواجه هستند. به خصوص اینکه چه عناصری از یک متن با چه عناصری از متن دیگر می‌توانند با هم مقایسه شوند. برای این منظور خوب است جداولی تهیه شود تا به عنوان راهنما برای انتخاب موضوعات تحقیقاتی استفاده شود. این عناصر می‌توانند درون‌متنی، پیرامنتی، سرمنتی و یا بیش‌متنی، همچنین بافتاری یا گفتمانی باشند. چنان‌که ملاحظه می‌شود در این قسمت از تجربیات نشانه‌شناسی بینامنتی و ترامنتی بهره برده شده است. به طور سنتی این نوع از تحقیقات تطبیقی نخستین و مهم‌ترین نوع از تحقیقات محسوب می‌شوند. به عبارت روشن‌تر تحقیق تطبیقی دواثر ادبی از دو فرهنگ گوناگون موضوع اصلی و اساسی در ادبیات تطبیقی بوده است.

۹. پیکره‌های مطالعاتی ادبیات تطبیقی به ادبیات-ادبیات محدود نمی‌شوند، بلکه حوزه بینارشته‌ها را نیز در بر می‌گیرند. نخستین دسته از معرفت‌هایی که با ادبیات ارتباط برقرار می‌کنند هنرها هستند. به عبارت دقیق‌تر، هنر نزدیک‌ترین گونه از معرفت به ادبیات است زیرا هر دو به ساحت خلق تعلق دارند. هنرها و ادبیات به شکل‌های گوناگون با هم گفت‌وگو می‌کنند و مرتبط می‌شوند. همین گفت‌وگوها و نسبت‌ها موضوعات مهمی برای مطالعات تطبیقی به حساب می‌آیند. موضوعات زیادی در این خصوص طرح می‌شوند که اکفراسیس و اقتباس دو گونه مهم آن تلقی می‌شوند. همچنین دانش ادبیات تطبیقی

نماینده دانش بزرگ ادبیات برای مواجه شدن با علوم است. این رشته‌ها می‌توانند در علوم انسانی یا علوم تجربی و پایه توزیع شده باشند. رابطه میان ادبیات و علوم انسانی رابطه‌ای بنیادین تلقی می‌گردد که ادبیات تطبیقی به بررسی آن می‌پردازد. نسبت ادبیات با فلسفه، جامعه‌شناسی، روان‌شناسی و... از مهم‌ترین نسبت‌ها ادبی تلقی می‌شود که مأموریت بررسی آن بر عهده ادبیات تطبیقی گذارده شده است. رابطه میان ادبیات با علوم به حوزه‌های دیگری مانند پزشکی یا علوم پایه مانند فیزیک و زیست‌شناسی، و بسیاری دیگر گسترده می‌شود.

مناسب است یادآوری شود گرچه این فصل‌ها یک ارتباط پیوستاری با هم دارند، اما در عین حال از استقلال نسبی نیز برخوردارند. به همین دلیل آنها را می‌توان به طور مستقل و بر اساس نیاز، بدون رعایت سیر خطی نیز مطالعه نمود. همچنین خوب است گفته شود که هریک از این فصل‌ها می‌توانند موضوع یک یا چندین کتاب مستقل باشند که امید است در آینده چنین امری ممکن گردد تا برخی از مطالبی که در اینجا به صورت مجمل به آنها پرداخته شده یا حتی نادیده انگاشته شده، بتوانند به طور مفصل مورد بحث و مطالعه قرار گیرند.

این نوشتار کوشیده است تا ساختاری نو برای مطالب ارائه نماید و از این جهت با بسیاری از دیگر آثار متفاوت است. ساختاری منطبق بر نیازها و پرسش‌هایی که در فضا و شرایط تکوین آن شکل می‌گیرد. همچنین تلاش شده تا علاوه بر اینکه مسائل روز ادبیات تطبیقی به دانشجویان و محققان علاقه‌مند منتقل گردد، به تاریخ عقاید و نظراتی که به خصوص در قرن بیستم شکل گرفته‌اند نیز بی‌توجهی نشود زیرا دانستن پیشینه این مباحث می‌تواند در فهم بهتر آنها یاری رساند. همچنین شکاف تاریخی ما را در این حوزه تا حدی پر نماید. به همین دلیل است که بر تعاریف گوناگون و مکاتب متفاوت تأکید می‌کند.

جامعه ما برای اینکه بتواند در زمره فرهنگ‌های مؤلف تطبیق‌پژوهی قرار گیرد، باید سرمایه‌گذاری زیادی نماید. علاوه بر بازبینی جایگاه دانشگاهی مطالعات ادبیات و به‌طور کلی دانش‌های تطبیقی، لازم است مراکز پژوهشی مناسبی در این خصوص راه‌اندازی

نماید. کشوری مانند هند با راه اندازی همین مراکز بود که به گروه کشورهای مؤلف پیوست و امروز یکی از صدرنشینان این عرصه محسوب می شود. همچنین علاوه بر ترجمه های آثار تطبیقی خوب است به تألیف توجه بیشتری شود و مورد تشویق قرار گیرد. زمینه هایی که در خصوص مطالعات و دانش های تطبیقی در کشور ما، به دلیل گذشته ای درخشان و مرتبط، همچنین پژوهشگران قابل و شایسته، وجود دارد کم نظیر است و مناسب آن است که قدر این سرمایه به خوبی شناخته شود.

این کتاب با کتاب های دیگری که به دنبال آن خواهند آمد کامل یا کامل تر می شود زیرا مباحث یک دانش فعال و پرچالش با هر اختصاری که نوشته شود با یک کتاب تمام نمی گردد و نیازمند کتاب های متعددی است. دست کم به یک کتاب دیگر مرتبط با نظریه و رویکردها برای کمی کامل تر شدن نیاز است. امید است کتاب حاضر که موضوع اصلی آن مبانی و کلیات تاریخی-تحلیلی است، مورد توجه تطبیق پژوهان قرار گیرد و زمینه های کتاب های دیگر نیز فراهم آید.

بهمن نامور مطلق

عضو هیئت علمی دانشگاه شهید بهشتی

رئیس انجمن علمی هنر و ادبیات تطبیقی

فصل اول

تطبیق، مطالعات تطبیقی و دانش‌های تطبیقی

مقدمه

تطبیق و یا مقایسه، از عناصر اصلی شناخت و معرفت بشری محسوب می‌گردد؛ تا جایی که بدون آن شناخت میسر نمی‌شود. همان‌طور که می‌دانیم، «شناخت» اصلی‌ترین ویژگی انسان‌ها و عنصر متمایزکننده آنها از یکدیگر است. شاید به همین دلیل است که انسان را موجودی تطبیق‌گر می‌نامند زیرا موجودات دیگر یا نمی‌توانند مقایسه کنند، یا سطح و میزان مقایسه آنها بسیار پایین‌تر از انسان است. به بیان دیگر، میزان شناخت و تکامل موجودات، با توجه به میزان توانایی آنها در تطبیق دادن محاسبه می‌شود. در هر صورت، مفاهیم تطبیقی و مقایسه‌ای برای مطالعهٔ ما نقش اساسی دارد زیرا ادبیات تطبیقی و یا (مقایسه‌ای) عبارتی ترکیبی است از دو کلمهٔ «ادبیات» و «تطبیقی» و صفت «تطبیقی» در این عبارت، متمایزکنندهٔ این شاخه، از دیگر شاخه‌های ادبیات محسوب می‌شود. همچنین واژهٔ «تطبیقی»، باعث پیوند ادبیات تطبیقی با مجموعه‌ای از دانش‌هایی می‌شود که ما آنها را با نام «دانش‌های تطبیقی» معرفی کرده‌ایم^۱ و در اینجا نیز

۱. نک دانش‌های تطبیقی، به کوشش بهمن نامور مطلق و منیژه کنگرانی، انتشارات سخن، ۱۳۸۹.

به آن اشاره خواهد شد.

مطالعه سیر تحول واژه «تطبیق» و «تطبیقی» در معرفت بشری، در خصوص جایگاه و پیشینه مطالعه ادبیات تطبیقی، نه فقط مفید، بلکه گاهی ضروری است. از این رو، در این فصل، ابتدا تأملی کوتاه بر روی واژه «تطبیق» و ارتباط آن با معرفت بشری صورت می‌گیرد و سپس به بررسی «مطالعات تطبیقی»، تاریخچه آن و تفاوت آن با تطبیق و مقایسه به معنای عام پرداخته می‌شود. مطالعات تطبیقی ورود تطبیق به معرفت سامان یافته و علمی است زیرا همه علوم برای هرگونه مطالعه‌ای به تطبیق و مقایسه نیاز دارند.

همین‌طور، قسمت پایانی به تعریف «دانش‌های تطبیقی» و تفاوت آنها با «مطالعات تطبیقی»، همچنین گذر از دانش‌های تطبیقی به موضوع اصلی نوشتار، یعنی «ادبیات تطبیقی» اختصاص خواهد یافت. در این قسمت، به بررسی ویژگی‌های دانش‌های تطبیقی و تمایز آنها نسبت به دانش‌های غیرتطبیقی، یعنی دانش‌های محض و بینارشته‌ای نیز پرداخته می‌شود. بنابراین، هدف اصلی این فصل مطالعه کلیاتی در خصوص دانش‌های تطبیقی و پیشینه‌های آن است. شناخت مناسب این دانش‌ها می‌تواند تا حدی به شناخت خاستگاه‌ها، مبانی و فلسفه ادبیات تطبیقی کمک کند. این فصل از نوشتار می‌تواند دارای اصالت خاص خود باشد زیرا کمتر در کتاب‌های مربوط به ادبیات تطبیقی به این موضوع، یعنی مطالعات و دانش‌های تطبیقی پرداخته شده است.

مقایسه و تطبیق

انسان موجودی تطبیق‌گرا است و به گواهی تاریخ فرهنگ‌ها این کنش تطبیقی و مقایسه‌ای در طول زمان تقویت شده است. مقایسه ریشه در تفاوت دارد و از روزی که انسان خود را شناخت تفاوت‌های خود را نیز شناخت و به‌طورکلی با تفاوت‌های میان خود و دیگری خود را شناخت. به واسطه تفاوت‌ها شباهت‌ها و به واسطه شباهت‌ها تفاوت‌ها معنا پیدا کردند و هریک در شناخت نزد انسان نقش بی‌مانندی را بازی کردند.

بر اساس یکی از نظریه‌ها اندیشیدن همواره به معنای گوناگون اندیشیدن بوده است به بیان دیگر اصل اندیشه بر پایه تفاوت استوار می‌گردد. نظریه‌ای دیگر نیز بر این پایه استوار می‌گردد که سرچشمه واحدی برای اندیشه فرض می‌کند و تفاوت‌ها را ناشی از انحراف نسبت به این ریشه واحد می‌داند. در هر صورت تا جایی که حافظه بشر و اسناد باقی مانده به تصویر می‌کشند همواره تفاوت و اختلاف در تفکر و سبک زندگی بشری وجود داشته است. همین امر موضوع مقایسه را ضروری می‌سازد زیرا برای فهم آرای دیگری راهی به جز مقایسه مستقیم یا غیرمستقیم، خودآگاه یا ناخودآگاه وجود ندارد. به همین روی سرچشمه‌های مقایسه و تطبیق به دوران پیشاتاریخی می‌رسد.

مقایسه در همه شئون زندگی بشری حضور و وجود دارد و تاریخ اشکال حتی صورت‌بندی شده آن به دوران باستانی بازمی‌گردد. در واقع، یکی از انواع قیاس‌ها و مقایسه‌ها آن است که میان هنرهای گوناگون صورت می‌گیرد و از دوران باستان وجود داشته و همین مقایسه‌ها موجب شناخت آنها گردیده است. الیوت در این خصوص می‌نویسد: «تمایل دیرباز بشر به استفاده از مجموعه اطلاعات مطرح در وادی یک هنر به قیاس برای صحبت درباره هنری دیگر گرایشی کهن است و رد آن را می‌توان در این جمله هم‌رأس یافت که می‌گوید: "نقاشی همان شعر است"» (الیوت، ۱۳۹۴: ۱۶). بی‌تردید برخی دیگر از مقایسه‌ها و قیاس‌ها که شکل ساده‌تر و بدوی‌تری دارند به مراتب پیشینه طولانی‌تری دارند.

رضا داوری نیز در حوزه فلسفه تطبیقی به یکی از نمونه‌های اسلامی-ایرانی اشاره می‌کند که بیانگر عزم دانشمندی برجسته در بهره‌برداری از رویکرد تطبیقی است. وی با ارجاع به فارابی می‌نویسد: «اگر بخواهیم اثری از گذشتگان بیابیم که نام فلسفه تطبیقی بر آن روا باشد شاید کتاب کم‌نظیر یا بی‌نظیر الجمع بین رأی الحکیمین فارابی مناسب‌ترین باشد» (داوری، ۱۳۸۳: ۱۶). هانری کربن اثری ارزشمند در مورد فلسفه تطبیقی نوشته است که الهام‌بخش بسیاری از محققان به خصوص محققان ایرانی گردید. وی در این اثر خویش می‌نویسد: «اصطلاح "فلسفه تطبیقی" فراوان به کار گرفته می‌شود اما با این همه اگر جهش برخی از دانش‌های تطبیقی، دستور زبان تطبیقی، ادبیات تطبیقی،

زیبایی‌شناسی تطبیقی و... را به خاطر بیاوریم، بایستی بگوییم که فلسفه تطبیقی در آغاز راه است» (کربن، ۱۳۶۹: ۱۹). کربن همچنین در مورد شرط مقایسه توضیح می‌دهد: «هر چیزی با هر چیز دیگر قابل مقایسه نیست. بنابراین بایستی به فن ظریف تحدید حدود میدان بررسی‌های تطبیقی به گونه‌ای رضایت‌بخش توجه داشت» (کربن، ۱۳۶۹: ۲۰). در مورد شرایط تطبیق و مقایسه به خصوص در ادبیات تطبیقی بحث مفصلی خواهد شد.

محمود خاتمی مانند برخی از تطبیق‌پژوهان به ریشه لغوی واژه لاتین آن توجه نموده و در کتاب مدخل فلسفه تطبیقی می‌نویسد: «در زبان فارسی وصف تطبیقی در تعبیر و اصطلاح فلسفه تطبیقی معادل comparative در انگلیسی، و معادل comparatif فرانسوی به کار رفته است. از نظر علمای لغوی، صورت فعلی این کلمه در زبان‌های اروپایی معادل واژه comparativus در زبان لاتین است. در زبان لاتین comparativus از ریشه comparare گرفته شده است که ترکیبی بوده از com (به معنی «با» و «همراه با هم») و parare (به معنی «تمهید کردن» و «فراهم آوردن»). بنا به اظهار نظر اهل فن، comparare در زبان لاتین قرون وسطای متأخر به معنی ترویج نمودن، یعنی دو چیز یا دو فرد را با هم جفت کردن بوده، و به مرور زمان به معانی دیگر مانند معادل کردن، و مقارن کردن به کار رفته است» (خاتمی، ۱۳۹۶: ۲۳). بنابراین انسان تطبیق‌گر رشد قابل توجهی در دوران اخیر داشته است که بخشی از آن مربوط به چگونگی مناسبات این انسان در عصر مدرن می‌شود. توسعه روابط بینا فرهنگی و بیناتمدنی به شکل‌های مختلف حقیقی و مجازی، واقعی و خیالی، فلسفی و تجاری،... موجب گردید تا شناخت دیگری به عنوان یک ضرورت حتمی قلمداد شود. پیرو چنین ضرورتی بود که دانش‌های تطبیقی در سده‌های اخیر گسترشی چشمگیر پیدا کردند.

مراتب تطبیق

اغلب محققان تطبیقی یا تطبیق‌گرایان به طور مستقیم به سراغ موضوع و دانش‌های تطبیقی و موضوع اصلی خود - در اینجا ادبیات تطبیقی - می‌روند. اما در اینجا تلاش می‌شود تا زمینه‌های تطبیقی و مطالعات و دانش‌های تطبیقی مورد توجه قرار گیرد و این مراتب و مراحل تطبیقی نیز در یک فرایند پیوسته و منسجم مطالعه و بررسی گردد زیرا نه

فقط چنان‌که دانیل-هانری پاژو، از برجسته‌ترین محققان ادبیات تطبیقی، می‌گوید «مقایسه یک کنش صرفاً تطبیق‌گرایی ادبی [ادبیات تطبیقی] نیست» (Pageaux, 1994: 15)، بلکه این مفهوم لایه‌های گوناگون در حوزه‌های متفاوت تفکر و حتی روان انسانی دارد.

غریزه مقایسه: به طور مشخص معرفت بشری به طور دفعی به دانش‌های تطبیقی و به ادبیات تطبیقی پرتاب نشده، بلکه مسیری را در طول تاریخ طی نموده تا به این مرحله نائل گردیده است. به بیان دیگر حرکت از عصر پیشاتطبیقی به دوره تطبیقی و سپس از تطبیق به مطالعات تطبیقی و از مطالعات تطبیقی به دانش‌های تطبیقی و از دانش‌های تطبیقی به ادبیات تطبیقی یا دیگر شاخه‌ها رشد معرفت انسانی یا دست‌کم بخشی از فرایند رشد و توسعه معرفت و علم بشری را به نمایش می‌گذارد. از نظر تطبیق‌گرایان دوره انسانی و تمایز آن از حیوان با آغاز ویژگی تطبیق‌گرایی انسان هم‌زمان است زیرا انسان با تطبیق‌گرایی متفاوت و عقلانی توانست خود را از تطبیق‌گری متمایز کند.

بی‌شک هر موجود زنده‌ای یک غریزه مقایسه‌ای دارد تا بتواند مواد لازم خود را از مواد غیرلازم یا خطرناک تشخیص دهد. این غریزه نزد حیوانات نسبت به گیاهان به مراتب قوی‌تر و متکامل‌تر است. به همین دلیل حیوانات برای تشخیص قلمرو و غذا یا جفت خود انتخاب دارند و برای انتخاب خود گاه مبارزات جدی و حتی کشنده‌ای را اختیار می‌کنند. حیوانات همواره نسبت به قلمرو خود حساس هستند و می‌کوشند تا بهترین فضا را از آن خود بسازند. چنان‌که برای غذای مناسب‌تر و جفت خوب‌تر نیز به همان اندازه حساس هستند. برای شناخت بهتر، مناسب‌تر و خوب‌تر همواره باید از مقایسه بهره برد. دو عامل در اینجا تعیین‌کننده است: انتخاب برتر و قدرت افزون‌تر برای تصاحب هدف مطلوب. حال انسان قدرت و گستره انتخابش به مراتب با فاصله بسیار زیاد از حیوان متمایز می‌شود. نزد انسان موضوعات انتخاب بسیار متنوع‌تر و عمیق‌تر می‌گردد زیرا فطرت و فرهنگ به غریزه و میل درونی جهت و ارتقاء می‌دهد. موضوعاتی مانند تفکر و باور بهتر احساس و اخلاق بهتر و بسیاری چیزهای دیگر همگی مقایسه انسانی را از مقایسه حیوانی متمایز می‌نماید.